

متن پرسش

سلام علیکم بنده و شوهرم علی رغم کفویت در مسایل دینی و فرهنگی وحتى توافق بر سر جزیی ترین مسایل سیاسی و فرهنگی به دلیل خاطرات بد فراوان از یکدیگر(بنده به دلیل اذیت فوق العاده خانواده شوهر و خونسردی ایشان در مقابل این فشارها در مقابل بنده ، فیلم وسریال دیدن ایشان بعد ازحضوراز سر کار در خانه ، خونسردی وصف ناپذیر در قبال مسایلی که ایشان شرعا و قانونا وعرفا موظف به آنند. از ایشان به شدت ناراحت هستم .خط قرمز شوهرم خانواده شان هستند حتی اگر رفتار خانواده خلاف شرع با شد .هیچگاه به خاطر حق الناسی که مرتکب شدند نه در مقابل آن ها و نه در مقابل بنده از آن ها به خاطر آن که آن چنان اذیت کردند که صبح تا شب کارم گریه کردن است از آن ها ناراحت نشده اند و تکدر خاطر همسرم از بنده به خاطر طیف وسیعی از مسایل از دوران نامزدی و محدودیت هایشان گرفته تا عکس العمل های تند بنده نسبت به خانواده ی شوهرم در حضور شوهرم نه ابراز حتی تلخی در حضور خانواده شوهر) همه ی این مسایل به علاوه مشکلات فراوان شخصی که برای بنده به وجود آمده شادی که هیچ ،امید به زندگی را ازمن گرفته است . این در حالی تشدید شده که بنده هر کاری از عبادات سفارش شده در مفاتیح تا نذر و توسل و زیارت و صدقه انجام داده ام تا آرامش به زندگی ام برگردد اما نه مشکلات شخصی- که حتی بعضی شان بدون مبالغه جان را می‌سوزاند - و نه مشکلات خانوادگی حل نشده بلکه بیشتر هم شده است. این مطلب شاید نیاز به گفتن باشد بنده در کنار مادر شوهرم زندگی می‌کنم ایشان و پدر شوهرم همسرم را موظف می‌دانند که هر روز روزی چند بار به آن ها سر بزنند. مادر شوهرم از کلید انداختن در خانه ام گرفته □ در حالی که در خانه حضور داشتم و ایشان نمی‌دانستند- تا چک کردن همه ی کارهایم و گزارش آن به همه،همچنین وابستگی شدید به همسرم ، به طوری که تا ایشان به خانه بیایند دست از سر بنده و همسرم بر نمی‌دارند دخالت در نوع لباس پوشیدن من ،موظف دانستن بنده به تحمل رفت وآمدهای آزاردهنده و بیش از حد دختران و فک و فامیلشان و... خلاصه به خاطر عشق زیاد به فرزندشان از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کنند. این مسایل با سکوت های بنده در مقابل این همه ظلم ،تنفر شدیدی در من ایجاد کرده که در مقابل همسرم شبانه روز آرزوی مرگشان را می‌کنم. این ها در حالی است که بنده و همسرم می‌دانستیم هر گونه انتقال مسایل به بیرون وضع را بدتر می‌کند و این در مورد مشکلات شخصی بنده نیز صادق است .مادر شوهرم همیشه می‌گویند من و بچه هام خوب باشیم کاری به کار کسی ندارم و معنای حرفشان این است که همه باید خدمتگزار فرزندانم باشند فرزندانمان هم عادت کرده‌اند مادرشان علی رغم سختی زیاد شبانه روز بیزد و بشوید تا این ها شاد باشند .دخترانشان

لحظه‌ای تنها در خانه نمی‌ماند و همیشه خانه‌ی مادر شوهرم هستند. نکته جالب اینجاست پدر شوهرم در حالی که ما مشکلات مالی داشتیم از عواید زمینی که مهر بنده کرده بودند صرف دختران و نوه هاشان می‌کردند تا از شادی دخترانشان شاد شوند. لذا نه ایشان و نه کس دیگری به دلیل همین خودخواهی‌ها چاره‌گشای ما نیست. عرض بنده در خاتمه آن است که متأسفانه ذره‌ای امید به رحمت الهی ندارم نه آن که ربوبیت حق را منکر باشم، کاملاً ناامیدم. زندگی‌ام با حرص و غصه و کینه‌ی شدید نسبت به خانواده‌ی شوهرم همراه بوده به طوری که جوانی‌ام را از دست رفته می‌بینم. (از شدت گریه شدیداً نحیف و افسرده و ضعیف شدم به طوری که تا کسی مرا می‌بیند فکر می‌کند بیمار شده‌ام حتی به خاطر آن که صدایم به دلیل نزدیکی به این‌ها شنیده می‌شود برای تخلیه خودم نمی‌توانم درست گریه کنم. در مقابل همه‌ی این‌ها همسرم یا می‌خندد یا سکوت می‌کند. یا حرف را عوض می‌کند یا به تلویزیون نگاه می‌کند و بعضی اوقات با بهانه‌های مختلف دفاع می‌کند) هر شب که می‌خوابم نمی‌خواهم صبح بلند شوم. چون نه زندگی‌ام به خاطر این کینه‌ها درست شدنی است و نه مشکلات شخصی‌ام حل شدنی. دعوای زیاد بین من و همسرم تقریباً همیشگی شده و هیچ‌امیدی بین ما نمانده است. نمی‌توانم از شوهر و خانواده‌ی شوهرم متنفر نباشم. خواهش می‌کنم خواهش می‌کنم راهنمایی‌ام بفرمایید.

متن پاسخ

باباسمه تعالی: سلام علیکم: با توجه به ابعاد مختلف پیش‌آمده بین جنابعالی و خانواده‌ی همسرتان لازم است که این موارد را با کسانی جهت رفع مشکل در میان بگذارید که طرفین را می‌شناسند. بنده در این موارد چیزی برای گفتن ندارم و عموماً در مواردی که کاربران محترم سؤالات عقیدتی دارند می‌توانم در خدمت‌شان باشم. موفق باشید